

مرتد و ارتداد:

"ارتداد" از مصدر "ردد" یا "رد" به صورت مشدد، به معنای باز گشتن و برگرداندن است، خواه برگرداندن چیزی از جایی به محل اولیه آن باشد و خواه برگرداندن حالتی و موقعیتی که قبلاً وجود داشته است. واژگان "ارتداد"، "تردد"، "استرداد"، "مردود" و "مرتد" نیز همه اعضای یک خانواده‌ی واژگانی هستند که مشتق از همان واژه‌ی "رد" می‌باشند، و هر کدام متناسب با جمله‌ای که در آن به کار گرفته می‌شوند معنای نسبی تازه‌ای پیدا می‌کنند. در عین حال که معنای پایه یا معنای اصلی خود را نیز حفظ می‌کنند.

مثلاً شاگرد مدرسه‌ای که دوره‌ای از دروس را طی کرده و می‌خواهد وارد کلاس بالاتری شود اگر صلاحیت و توان ورود به این کلاس تازه را نداشته باشد باید به همان کلاس قبلی برگردانیده شود، از این جهت او را "مردود" می‌گویند یعنی "رد شده".

با اندکی تأمل بر روی این واژگان هم‌خانواده و خویشاوند می‌توانیم دریابیم که تمامی آنها به نحوی معنای عقب‌روندگی، برگشتن، واپس‌گرایی و برگردانیده شدن به جای اولیه یا حالت اولیه را به مخاطب القاء می‌کنند.

در مقابل این واژگان واپس‌گرا، گروهی دیگر از واژگان در قرآن دیده می‌شوند که دارای معنای پیش‌رونده یا فرا‌روندگی هستند، مانند واژگان تعالی، علو، استعلا، عالی، اعلا، علیا، متعال و... برخی از این واژگان متناسب با جمله‌ای که در آن قرار می‌گیرند ممکن است از نوعی فراروندگی نامطلوب خبر دهند، مانند واژه "عالی" هنگامی که در همنشینی با نام فرعون و کلمه مسرفین قرار می‌گیرد.^۱ به همان گونه کلمه "رد" و برخی مشتقات آن نیز که واپس‌گرایی را القا می‌کنند گاهی دارای بار مثبت معنایی می‌شوند، مانند هنگامی که انسان در "مصیر"^۲ فراروندگی خود متوجه می‌شود

۱ - در آیه ۳۱ سوره دخان، فرعون را این گونه معرفی می‌کند: "اِنَّهٗ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِيْنَ"

۲ - کلمه "مصیر" را به مفهوم راهی که در آن انسان صیوروت و دگرگونی پیدا می‌کند انتخاب کرده‌ام و این کلمه با واژه "مسیر" متفاوت است. در "مسیر" یا در راه معمولی، جابجایی فیزیکی برای انسان انجام

چیزی را در گذشته یا در بین راه جا گذاشته است. و با آن که بخشی از راه را آمده می‌بیند که مثلاً نشانی مقصد یا چیز مهم دیگری را با خود برنداشته، این است که برمی‌گردد تا آن نشانی را به درستی بخواند، یا بردارد، و دوباره به راه خود ادامه دهد. مانند داستان موسی در سوره کهف.^۱ در این برگشتن اگر چه تا اندازه‌ای زیان کاری و دوباره کاری دیده می‌شود اما با توجه به فراروندگی بعدی که اتفاق می‌افتد، مفهوم ارتداد در این آیه دارای بار مثبت می‌شود.

اما گذشته از مواردی که ارتداد جنبه مثبت دارد در مواردی دیگر به شدت مذموم و نامطلوب تعریف شده است مانند این آیه:

«ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبیین لهم الهدی، الشیطان سؤل لهم و املی لهم» محمد آیه ۲۵

در این آیه "ارتداد" نوعی از واپس‌گرایی را می‌نمایاند که شخص واپس‌گرا نه برای برداشتن چیز ارزشمندی که جاگذاشته و نه برای به‌یاد آوردن، بلکه شاید به سبب دل‌بستگی به گذشته، یا به دلیل منافعی که در واپس‌گرایی برای خود متصور است، از هر گونه فراروی، رشد، توسعه و تعالی چشم می‌پوشد، و گذشته‌گرا یا واپس‌گرا می‌شود.

همچنین در آیه دیگری از سوره‌ی مائده، واپس‌گرایی و عقب‌عقب رفتن، همراه با زیانکاری تعریف شده است.^۲ در ارتدادهای فوق با آوردن کلمه "ادبار" شخص واپس‌گرا به گونه‌ای تصویر شده است که انگار در حالی که چهره و صورت خود را به سمت آینده و به سوی فراروی نشان می‌دهد ولی عملاً پس‌پسکی راه می‌رود.^۳ به تعبیر دیگر واپس‌گرا در این آیات، ظاهراً خود را فرارونده نشان می‌دهد و

می‌گیرد. کسی که مسیر دریا و آب را طی می‌کند تفاوت فیزیکی خود را با آب به وضوح می‌داند. اما در "مصیر" تفاوت خود انسان با مصیر زیاد نیست، به ویژه در مسیر فروروندگی و پلیدی تفاوت خود و پلیدی از میان می‌رود و آدمی موقعیت خود را به آسانی در نمی‌یابد.

۱ - واژه‌ی مصیر با مسیر متفاوت است، مصیر سیوروت و دگرگونی را می‌نمایاند، نگاه کنید به سوره کهف،

آیات ۶۰ تا ۶۴ و ۶۶

۲ - سوره مائده، آیه ۲۱.

۳ - در آیه ۲۵ از سوره ۴۷ جمله "ارتدوا علی ادبارهم" یعنی به عقب برگشتند بر پشت‌هاشان؛ این جمله را مقایسه کنید با جمله‌ای که در سوره کهف آمده در باره داستان موسی، فارتدا علی آثارهما"، یعنی برگشتند بر آثار راهی که آمده بودند.

چنان می‌نماید که روی خود را به سوی تعالی و رشد دارد. اما در همان حال که چنین می‌نماید، به جای آنکه واقعاً به سوی رشد و توسعه گام بردارد عقب‌عقب راه می‌رود.

ارتداد از دین:

از بحث‌انگیزترین موارد ارتداد به ویژه در مباحث فقهی آن است که کسی آشکارا از دین مرتد شود یا از دین خود بازگردد. در این مورد ناگزیر باید به دو نکته‌ی مهم و تعیین کننده اشاره کنم که عبارتند از:

۱- در مواردی که واژه‌ی "ارتداد" و "دین" به همراه هم آمده و ارتداد از دین مطرح شده است مالکیت «دین» به خود شخص مرتد نسبت داده شده است. مثل

"من یرتد منکم عن دینه... کسی یا کسانی از شما که از دین خودش بازگردد"

در اینجا باید روشن شود که چرا در این موارد مالکیت دین به خدا نسبت داده نشده و نگفته است «کسی که از دین خدا بازگردد»؟.

۲- آیا در قرآن برای کسی که از دین خود باز می‌گردد مجازاتی هم ذکر شده است؟ و اگر مجازاتی ذکر شده اجرای آن به عهده‌ی چه کسی نهاده شده است؟

به نظر می‌رسد تا هنگامی که ما نتوانیم مفهوم کلمه‌ی "دین" را به گونه‌ای روشن تعریف کنیم، شاید نتوانیم بفهمیم که چرا گاهی مالکیت "دین" به انسان نسبت داده شده است و در جای دیگر مالکیت "دین" ویژه خداوند دانسته شده است.

در کتب لغت، واژه "دین" را در دو حوزه‌ی معنایی متفاوت تعریف کرده‌اند، مأخذ اصلی این معانی متفاوت چگونگی کاربرد این واژه در قرآن است. در حوزه‌ی اول معنایی "دین" عبارت است از: آداب، روش‌ها، مناسک، راه و رسم و عباداتی که هر کسی در زندگی برای خود انتخاب می‌کند، و

در حوزه‌ی دوم معنایی، دین عبارت است از: جزا، حساب، کیفر، ثواب، عقاب و... که از سوی خداوند است، و در عالم پس از مرگ به آدمیان اعمال می‌کند^۱

برخی آیات مربوط به دین در حوزه معنایی اول عبارتند از:

۱ - لکم دینکم ولیّ دین (دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم)

۲ - لا اکراه فی الدین، قد تبین الرّشد من الغی (راه رشد از گمراهی باز شناخته شده است و اکراهی

در دین نیست)

۳ - الیوم اکملت لکم دینکم (امروز دین شما را کامل کردم)

در همه ی آیات فوق، مالکیت دین به خود انسان برمی‌گردد

برخی آیات مربوط به دین در حوزه معنایی دوم:

۱ - الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین / ستایش خداوند جهانیان را که

دارنده‌ی روز دین «روز جزا» است.

۲ - و ما ادراک ما یوم الدین، ثم ما ادراک یوم الدین، یوم لاتملک نفس لنفس شیئاً / و تو چه میدانی

که روز دین «روز جزا» چیست؟ ... روزی است که هیچ نفسی برای نفسی هیچ مالکیتی ندارد... /

۳ - انما توعدون لصادق، و ان الدین لواقع. / آنچه وعده داده شده‌اید راست است، و دین (پاداش، جزا)

واقعیت دارد

با توجه به این تقسیم‌بندی ساده و روشن، اگر بخواهیم تعریف جامعی از کلمه "دین" داشته باشیم

که هر دو حوزه معنایی را شامل شود می‌توانیم بگوییم:

«دین عبارت است از رفتار و اعمالی که هر انسانی به آزادی برای خود انتخاب می‌کند اما اگر چه این

انتخاب آزادانه صورت می‌گیرد ولی هیچ کس نمی‌تواند از برآیند و نتیجه اعمالی که خود انجام داده

بگریزد».

۱ - در همین جا یادآور می‌شوم که آنچه می‌نویسم اشاره‌ای بسیار گذرا و کوتاه به این مسئله است که نه آنچه حق مطلب را ادا می‌کند. برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب دغدغه‌های فرجامین "پژوهشی در معناشناسی واژه دین" از همین نویسنده مراجعه نمایید.

به عبارت دیگر، هر کسی به گونه‌ای در این جهان، خود را وام‌دار سرنوشت خویش احساس می‌کند و برای آنکه خود را به تعالی و رشد برساند راهی را که شایسته‌ی خود می‌داند در پیش می‌گیرد. اینکه راه را درست انتخاب کرده است یا نادرست بحثی است که در ارتباط با مفاهیم "رشد"، "توسعه" و کمال می‌توان آن را پی‌گیری کرد، اما به هر حال آزادی انتخاب راه برای هر کسی محفوظ است، ولی نتیجه هر عملی و هر رفتاری که آدمی انجام داده، درست یا نادرست، گریبانگیر خود آن فرد می‌شود، در همین جا است که هر عملی که به آزادی انجام می‌گیرد، یک نتیجه‌ی جبری و محتوم پدید می‌آورد، و هر اندازه که آدمیان تلاش کنند تا نتیجه نامطلوب اعمال خود را به تعویق افکنند باز هم روزی فرا می‌رسد که در آن روز تمامی نتایج اعمال به صورت واقعه‌ای جبری و محتوم به سراغ انسان می‌آید، و این همان روزی است که در قرآن "یوم‌الدین" نام‌گذاری شده است، یعنی روزی فراسوی این روزهای معمولی (همچنین نگاه کنید به واژه‌ی دین در بخش فرهنگ واژگان)

بنابر آنچه گذشت و متناسب با تعریف فوق از کلمه‌ی "دین" هر کسی به هر حال دارای دینی است، یعنی برای فرجام خویش یا به ثمر رسانیدن خویش کاری می‌کند.

در این نگاه، "دین" چیزی است که عمل اکنون انسان را با آینده پیوند می‌دهد. این «آینده» از فردای زندگی در همین زمین را در بر می‌گیرد تا فردای قیامت که فراسوی این زمان تقویمی و این مکان کنونی توصیف شده است. از این افق فرازمانی، به عنوان "آخرت"، "معاد" و قیامت نیز نام برده‌اند. به سخن دیگر، از نگاه دینی، نتیجه اعمال و کردارهای ما ممکن است از چشم ما و دیگران گم شوند. اما به هر حال همه‌ی اعمالی که ما انجام می‌دهیم، شاکله و ساختار کلی وجود خود ما را رقم می‌زند. فردای هر کدام از ما، اعمال امروز ما است. و در تعبیر دینی، در قیامت همه‌ی اعمال پراکنده و از یاد رفته‌ی ما از سوی خداوند فراخوانده می‌شوند و پیکر واحدی از تمامی زندگی گذشته‌ی آدمی پدید می‌آورند. احتمالاً به همین مناسبت است که صفاتی مانند "قیم"، "حق"، "خالص" و ... برای دین بیان می‌کند، مانند "ذالک الدین القیم" یا "هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق".

در اینجا "دین" به گونه‌ای مطرح شده است که هر دو حوزه معنایی را که بحث آن گذشت در بر می‌گیرد.

در قرآن آمده است که:

«... .. من یرتدد منکم عن دینه فیمت، و هو کافر، فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره...» / ... کسی یا کسانی از شما که از دین خود بازگردند، و سپس بمیرد، او کافر است.

پس آنها کردارهایشان تباه می‌شود، در دنیا و آخرت،...» بقره آیه ۲۱۷

در این آیه مخاطب کسانی بوده‌اند که قبلاً بر همان دینی بودند که دین حق یا دین قیم توصیف شده است اما حالا که از آن دین برگشته‌اند هنگامی هم که بمیرند کافر مرده‌اند. ترتیب قرار گرفتن واژگان "دین" ← "مرگ" ← "کافر"، در این آیه نیز بسیار قابل تأمل است. یعنی کسی که از دین خود بازگردد و تا مرگ در همان حال بماند، کافر مرده است. در اینجا هیچ سخنی در این باره نیست که اگر کسی از دین خود بازگشت باید کشته شود، خواه ناخواه همه‌ی آدم‌ها طعمه‌ی مرگ هستند و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست. اما متناسب با آنچه از دو ساحتی بودن واژه‌ی دین بیان شد، کسی که به دین اسلام ایمان بیاورد به معاد و به فراروندگی آدم از این چرخه‌ی کنونی زندگی نیز ایمان می‌آورد، اما بازگشت از این دین به معنای کافر شدن به معاد و آخرتی است که به هر حال نیمه‌ی فرجامین دین است.

واژه‌ی کافر در آیه‌ی فوق به گونه‌ای است که موضوع را به جهان پس از مرگ کشانیده است، یعنی کافر، اعمالی که انجام می‌دهد، متناسب با فراروندگی و صیوروت برای گذار از این مرحله به مرحله‌ی بالاتری نیست، ترکیب «حبطت اعمالهم» از نوعی فروپاشی و تباهی حکایت می‌کند که در نتیجه‌ی این گونه ارتداد پدید می‌آید و این شاید هراس انگیزترین مجازاتی باشد که به سراغ مرتد می‌آید. همین کیفر که نتیجه طبیعی ارتداد است عذابی دردناک برای او محسوب می‌شود. شاید به همین مناسبت‌ها باشد که قرآن برای "مرتد" از دین در این جهان زندگی کیفری قایل نشده است و کسی را مسئول به کیفر رسانیدن او نکرده است. در این عرصه، هر کسی به وسیله‌ی اعمالی که انجام می‌دهد جزا می‌بیند^۱

^۱ - پیشنهاد می‌کنم برای درک بهتر این مطلب حتما واژه‌ی «عمل» را در بخش فرهنگ واژگان نگاه کنید.

احتمالاً این گونه نیست که وقتی کسی از دین خود برگردد بلافاصله بمیرد ممکن است او هم مانند کسانی که از دین خود برنگشته‌اند عمری طبیعی و معمولی داشته باشد یعنی که او به مرگ طبیعی خواهد مرد اما مجازات این ارتداد محروم شدن از رحمت خداوند و فرو غلطیدن در ظلمت بی‌انتها ذکر شده است.

به نظر می‌رسد که واژه کافر در این آیه بار معنایی متناسب با "ارتداد از دین خود" را داشته باشد، و با کسانی که به حقوق دیگران کافر می‌شوند بسی متفاوت است. به تعبیر دیگر، مجازات کسی که حقوق و حدود دیگران را انکار و حق دیگران را پایمال می‌کند، به عهده‌ی خود جامعه است. اعم از آنکه جامعه مسلم باشد یا نباشد. این ربطی به ایمان داشتن و یا ایمان نداشتن به آخرت ندارد.

مثلاً کسی که به دیگری دروغ می‌گوید، یا کسی که اموال دیگران را به زور یا به حيله می‌رباید، اگرچه او هم ممکن است به روز بازپسین کافر باشد در عین حال نه به سبب کفر به دین بلکه به سبب زبانی که به دیگران وارد می‌کند، دیگران اجازه دارند او را به محاکمه بکشانند و مطابق قوانین حقوقی که در جامعه توسط خرد جمعی پذیرفته شده مجازات کنند، اما کسی که صرفاً به خدا و قیامت و روز جزا کافر شده باشد بی‌آنکه به حقوق و حدود دیگران تجاوز کند، چه کسی جز خداوند حق بازخواست از او را دارد؟ احتمالاً به همین مناسبت است که جزا و کیفر واپس‌گرایی او را از دین، خود خداوند می‌دهد و این جزا در عالم پس از مرگ خواهد بود

ارتداد و توسعه‌ی انسانی

اگر انسان را در سیر تاریخ چند هزار ساله‌ی خود، به عنوان یک گونه مورد تأمل قرار دهیم، و تمامی انسانها را در طول تاریخ به مثابه‌ی یک «آدم» از آغاز تا کنون فرض کنیم، درمی‌یابیم که مفهوم "رشد" با کلمه دیگری به نام توسعه‌ی انسانی همراه شده است.

به عنوان مثال می‌توان شکستن مرزهای تفکر ارباب رعیتی را در دوران جدید مطرح کرد. در گذشته‌ی نه چندان دور، مردم عادی به عنوان "رعیت" خوانده می‌شدند، کلمه "رعیت" برای چارپایان اهلی و انبوه آدم‌های معمولی واژه‌ای مشترک بود، و همان گونه که چوپان از گوسفندان خود مراقبت می‌کرد فرمانروایان نیز خود را موظف می‌دانستند از رعیت مراقبت کنند.

در آن روزگار این تلقی از مردم و جامعه نه عیب محسوب می‌شد و نه گناه، زیرا در نگرش‌های دینی هم همین تقسیم‌بندی وجود داشت. حتی تصویر عیسی مسیح در انجیل‌ها به عنوان شبان نیکو بیانگر مشروعیت این تقسیم‌بندی و مرزها بوده است. بنابراین قابل درک خواهد بود که تا زمانی که این مرز میان شبانان و مردم عادی وجود داشته باشد، قوانین و احکام مربوط به خود را نیز حفظ خواهند کرد و اگر فقیهان و دانایان و فرمانروایان، احکام اجتماعی را ابدالاباد تلقی می‌کردند شاید از آن جهت بود که مرزهای میان ارباب و رعیت را غیرقابل شکست می‌پنداشتند.

در تلقی آنان، احکام و قوانین برای سامان دادن به زندگی روزمره و تکراری به شمار می‌رفت، و به همین جهت ابدالاباد و جاودانه تلقی می‌گردید. اما اگر واقعیت توسعه انسانی را بپذیریم، طبعاً برخی احکام و قوانین هم با توسعه انسانی تغییر می‌یابد. همچنین به نظر می‌رسد که تغییر قوانین و احکام صرفاً به سبب توسعه امکانات صنعتی و فنی نیست، بلکه بیشتر به سبب طبیعت خود انسان است که نگاه به افق آینده دارد. احتمالاً از این جهت با جانداران دیگر متفاوت شده است.

شاید یکی از مهمترین ویژگی‌های توسعه انسانی آن باشد که استفاده ابزاری انسان از انسان را فرو می‌کاهد و ذهن انسان را برای اندیشیدن به آینده آماده‌تر می‌کند.

تعطیل شدن بازارهای برده‌فروشی که تا یکی دو قرن پیش در شهرها و کشورهای اسلامی هم رایج بود یکی از نشانه‌های آشکار توسعه انسانی است. فراموش نکنیم که خرید و فروش برده که در همه جا رایج بود مشروع نیز شمرده می‌شد، و احکام فقهی مربوط به خود را داشت. احکامی که هنوز در کتب فقهی ما و در رساله‌های عملیه نیز دیده می‌شود و هنوز بر ابطال آن فتوا نداده‌اند. و همچنین فراموش نکنیم که بسیاری از ما مردم که امروز ندای آزادی و عدالت سر می‌دهیم بسا که از نژاد همان برده‌هایی باشیم که در نخاسخانه‌های نیشابور، بخارا، ری و بغداد برای فروش به نمایش گذاشته می‌شدند.

اگر چه ممکن است برخی شریعتمداران ربط چندانی میان توسعه انسانی و رستگاری فرجامین قائل نباشند و حتی سوء استفاده برخی دیگر را از آزادی دلیل انحراف انسان کنونی از دین تلقی کنند اما به هر حال این نکته را نمی‌توان نادیده انگاشت که پاداش و یا کیفری که در آخرت از آن سخن رفته جز شایسته‌ی انسان آزاد است.

اگر بپذیریم که احکام مربوط به برده‌داری برای سامان دادن به شرایط موجود آن روزگار بوده است، و قرآن هیچ دستوری برای به بردگی کشانیدن دیگران نداده است بلکه برعکس مسلمانان تشویق شده‌اند که به عنوانی مختلف به آزادسازی بردگان کمک کنند آنگاه درمی‌یابیم که قرآن نوعی فراروندگی از شرایط موجود به وضع مطلوب را در برابر انسان و جامعه می‌گشاید. اما چه شده است که جامعه بشری - چه در اسلام و چه در مسیحیت - نه از راه مبارزات دینی و فقهی، بلکه از طریق مبارزات اجتماعی برده‌داری را لغو کرد؟

اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد که اگر به عنوان مثال، شرایطی پیش آید که در آن شرایط جامعه اسلامی ما بر سر یک دوراهی برسد که یک راه به نظام برده‌داری کشیده بشود و راه دیگر به توسعه انسانی، آنگاه طرفداران جاودانگی احکام، کدام راه را انتخاب خواهند کرد؟

سخن آخر در این نوشتار اینکه حتی نزول کلام خدا، به معنای آن نیست که آن کلام همیشه نازل بماند. بلکه هر کلمه‌ی نازل شده‌ای رابطه‌ای مستقیم با فراروندگی و رشد و تعالی انسانها دارد. به تعبیر دیگر اگر کلام متعالی نازل می‌شود از آن جهت است که اکثریت انسانها به لحاظ فهم در یک حالت نازل و پایین به سر می‌برند، و این حالت موجود است و نه وضعیت مطلوب. اما در رشته‌های معنایی کلمات نازل شده که به امور متعالی کشیده می‌شود انسان را از آن جایی که ایستاده فراتر می‌خواند، و این حقیقتی اجتناب‌ناپذیر است که در معناشناسی مفاهیم و کلمات دینی در قرآن با آن روبرو هستیم.

بنابراین پیش‌فرض‌ها اگر بپذیریم که "رشد" و توسعه انسانی یکی از ضروریات دین است آیا نادیده گرفتن و کافر شدن بر این ضرورت و نازل نگه داشتن جامعه در حالت اولیه، خود نوعی کافر شدن به تعالی انسانی، و نیز نوعی ارتداد دینی نیست؟

ویرایش جدید در بهمن ماه ۱۳۹۹ / مشهد